روايات حكومتى‏

سيد على حسينى‏

اهميت سنت و معناى آن‏

بى‏شك سنت مهم‏ترين منبع استنباط احكام شرعى است و بسيارى از قواعد فقهى و اصولى كه هر كدام به نوبه خود منشأ استنباط احكام فراوانى است، از آن به دست مى‏آيد. بلكه شناخت ابعاد گوناگون اسلام در گروه سنت پيامبر اسلام و اهل بيت - عليهم السّلام - است.(1)

سنت را در لغت به معناى، روش، راه پيموده شده و متبع دانسته‏اند(2) و در اصطلاح اصوليان به معناى اقوال، افعال و تقريرهاى پيامبر خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - است(3) و عالمان شيعى دامنه آن را گسترانيده و قول و فعل و تقرير ائمه اطهار - عليهم السّلام - را نيز سنت دانسته‏اند.(4)

شئون مختلف پيامبر خدا و انواع روايات‏

پيامبر خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - سه منصب داشت؛ او مبلّغ احكام الهى بود و بر پايه اين سمت مى‏بايد دين خدا را به مردم عرضه كند وآن را بشناساند و همو رهبرى مردم و قضاوت ميان آنان را نيز به عهده داشت. افزون بر اين كه ايشان نيز انسان بود ومانند ديگر انسان‏ها به آب، غذا و ديگر ابزار ادامه حيات نيازمند بود و در كنار بقيه مردم و مانند آنها مى‏زيست. از اين روى افعال و اقوال آن حضرت را مى‏توان به چهار بخش تقسيم كرد:

1- روايات تبليغى‏

بى‏شك پيامبر خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - وظيفه داشت قوانين، باورها وارزش‏ها را از طريق وحى دريافت كند و آن‏ها را با دقت به مردم بشناساند. از اين روى، آن حضرت - صلّى اللَّه عليه و آله - مبلغ اسلام بود. همه اقوال وافعال وتقاريرى كه ايشان در اين باره دارند در زمره سنت است وبر مردم اطاعت از آنها واجب. به ديگر سخن، سنت پيامبر در اين باره سه ويژگى دارد: يكى آن كه حجت شرعى است ومى‏تواند منبع استنباط احكام شرعى قرار گيرد. دو ديگر آن كه از دين است. سه ديگر آن كه جاودان است وبراى همه نسل‏ها و عصرها.(5)

2- روايات حكومتى وولايى‏

خاتم پيامبران منصب رهبرى و امامت امت اسلامى را داشت، از اين رو جامعه نو پاى اسلامى را اداره مى‏كرد؛ گاه فرمان جنگ مى‏داد و گاه پيمان صلح مى‏بست و بى شك بخشى از اعمال و گفتار آن حضرت از اين شأن ايشان نشأت گرفته است. اين اعمال و اقوال پيامبر خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - با آن چه براى بيان دين و تبليغ اسلام گفته و يا كرده بود، متفاوت است؛ چه اين كه مصلحت‏هاى متغير و مقتضيات زمان و مكان در اين‏ها ملحوظ بوده است. به عبارت ديگر، اين دسته از روايات، در مقايسه با دسته قبلى، اولاً: حجّت نيست ونمى‏توان از آن‏ها حكم شرعى استنباط كرد؛

ثانياً: جاودان نيست و نمى‏توان آنها را به همه عصرها و نسل‏ها تعميم داد(6)؛

ثالثاً: اين كه آيا از دين است يا نه، مسئله‏اى درخور تأمل وشايسته بررسى بيشتر است وبه آسانى نمى‏توان گفت آنها از دين است. افزون بر امير مؤمنان، على بن ابى طالب و امام حسن‏عليهما السلام كه هر يك مدتى كوتاه حكومت داشته‏اند، از آن جا كه ساير ائمه - عليهم السّلام - حكومت را حق خود مى‏دانسته‏اند و خلفاى زمان را غاصب، اين بحث درباره آن‏ها نيز موضوع دارد.

3- روايات قضايى‏

پيامبر ميان مردم قضاوت مى‏كرد. بر پايه روايات متعددى او بر افراد مختلفى حد شرعى را جارى ساخت واحكام قضايى گونه‏گون ديگرى از اين دست، داشت(7). به عنوان نمونه، به يكى از مردان انصار دستور داد درخت خرماى سمرة بن جندب را از خانه خود بكند وبه دور اندازد(8) و...

گرچه - همان طور كه صاحب جواهر نوشته است - قضاوت از شئون حكومت(9) وشاخه‏اى از آن است، ليكن ميان احكام حكومتى وقضايى در روايات تفاوت است. به عنوان نمونه، در اين باره محدثان اهل سنت و شيعه روايتى را از پيامبر خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - گزارش كرده‏اند كه هند، همسر ابوسفيان نزد آن حضرت آمده و از شوهر خود شكايت كرد وعرضه داشت: او مردى خسيس است و نفقه من و فرزندانم را نمى‏پردازد، از اين رو، ناگزير، بدون اطلاع او از اموالش بر مى‏دارم. حضرت در پاسخ فرمود: براى خود و فرزندانت به اندازه متعارف بردار.(10)

بر طبق اين حديث، پيامبر به همسر ابوسفيان اجازه داد كه از اموال او بردارد. اگر اين اجازه به عنوان حكم شرعى باشد، هر جا كسى نفقه همسرش را به قدر متعارف نپردازد، همسر او مى‏تواند از مال شوهرش بدون اذن و مخفيانه بردارد، ليكن اگر حكم قضايى باشد، چنين نيست و بى اجازه شوهر نمى‏تواند به چنين اقدامى دست يازد.

شافعيان بر اين باورند كه اين حكم قضايى است(11) و همين نظر ميان فقيهان مالكى شهرت دارد،(12) ليكن قرافى مى‏نويسد: صحيح آن است كه اين حديث را تبليغى بدانيم؛ زيرا اگر قضايى بود، بايد پيامبر خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - ابوسفيان را احضار مى‏كرد و آنگاه عليه او حكمى صادر مى‏فرمود؛ چه اين كه او در اين زمان در مدينه بود واحضار او ممكن.(13) از سخنان شهيد(14) و علامه مجلسى(15) نيز همين نظر استفاده مى‏شود و برخى از معاصران نيز همين قول را مستدل دانسته‏اند.(16)

اختلاف نظر در برداشت از اين روايات نشان مى‏دهد كه تعيين قضايى يا تبليغى بودن يك روايت چه اهميتى در استنباط حكم شرعى از آن دارد.

تفاوت روايت حكومتى با قضايى در اين است كه اگر به فرض اين حديث حكومتى باشد، نيازى به احضار ابوسفيان وشنيدن سخنان او نيست، بلكه هرگاه پيامبر خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - مصلحتى را تشخيص مى‏داد بر طبق آن دستور حكومتى صادر مى‏كرد.

احكام قضايى پيامبر خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - از آن روى كه جزيى و ويژه مورد خاصى بوده است، جزء دين نيست و به همان مورد اجراى خود اختصاص دارد، مگر آن كه قرينه‏اى در كار باشد؛ چه اين كه حكم قضايى رسول خدا بر مبناى بيّنه، يمين وديگر مدارك مربوط خواهان وخوانده بوده است كه نسبت به مصاديق مختلف اين مدارك وشواهد متغير خواهد بود. گرچه اين احكام قضايى از ابعاد ديگرى مانند شيوه رسيدگى به دعاوى، اخلاق و آداب قضا، حكمى كه قاضى در موارد مشابه مى‏تواند صادر كند، گستره وقلمرو قضاوت حجت وراهگشا خواهد بود.

4- افعال واقوال مربوط به امور شخصى ودنيوى‏

پيامبر نيز مانند ديگر انسان‏ها، انسان بود(17)، حضرت زندگى خانوادگى داشت، مى‏نشست، مى‏جنگيد و... از اين رو بخشى ازگفتار واعمال آن حضرت مربوط به زندگى شخصى و دنيوى اوست(18) ونه تبيين وتبليغ دين.

درباره اين بخش از اقوال وافعال پيامبر - صلّى اللَّه عليه و آله - اختلاف نظر است، برخى از اصوليان شيعه، تنها واژه «افعال جبلى» را بهكار برده‏اند و شقوق اين مسئله را تفصيل نداده‏اند(19) و برخى از فقهاى اهل سنت آن را داراى اقسام مختلف دانسته وحكم خاص هر يك را بيان كرده‏اند(20). اجمالاً افعال جبلى پيامبر و ائمه معصوم - عليهم السّلام - مانند نشستن، رفتن، خوردن، يعنى افعالى كه منشأ آن طبيعت انسانى است - بر بيش از اباحه دلالت ندارد و تنها در برخى از فرض‏ها مى‏تواند منشأ استنباط احكام شرعى قرار گيرد، و افعال و اقوال دنيوى آن حضرت و ائمه معصوم - عليهم السّلام - مانند روايات مربوط به طب، كشاورزى و... حكمى مشابه دارد و بسيارى از آنها با در نظر گرفتن زمان و مكان و موضوع خاصى بوده و از اين روى نه جاودان است، نه از دين و نه منشأ استنباط احكام شرعى.

احكام اقسام چهارگانه سنت‏

نتيجه آن چه آورديم آن كه روايات پيامبر خدا و ائمه معصوم - عليهم السّلام - چهار قسم است و هر قسم برخاسته از يكى از شئون آنان. اكنون توضيح بيشتر احكام هر يك از اقسام ياد شده را پى مى‏گيريم. روايات تبليغى؛ يعنى آن دسته از سخنان، افعال وتقريرهاى پيامبر وائمه - عليهم السّلام - كه به منظور تفسير، تبيين و تبليغ دين از آنان صادر شده، بى شك هم جاودان است و جهان شمول و هم منشأ استنباط احكام شرعى و اين دسته از روايات در جوامع حديثى از قبيل كافى، تهذيب و من لايحضره الفقيه، فراوان است و از قبيل رواياتى كه درباره احكام طهارت، نماز، روزه، حج، و... در اين آثار آمده است.(21)

1- روايات شخصى ودنيوى‏

نخستين كسى كه به اين مسئله اشاره كرد، شيخ صدوق (م 38 ق) بود. وى يكى از ابواب كتاب «الاعتقادات» را به روايات رسيده درباره طب اختصاص داده و آن‏ها را چند نوع دانست. بر پايه نظر او برخى از اين دستورهاى طبى ويژه شرايط آب و هواى مكه است. از اين رو نه تنها نمى‏تواند روش درمان مناسبى براى ديگر مكان‏ها و زمان‏ها باشد بلكه به كار بردن آن‏ها در ديگر آب وهواها جايز نيست. دسته‏اى ديگر از اين روايات با توجه ويژگى‏هاى بدن مخاطب معصوم - عليه السّلام - بوده و حضرت با توجه به مرض وبدن او دستورى پزشكى به وى داده است. از اين رو، نمى‏توان آن را به ديگر افراد تعميم داد.

شيخ مفيد (م 413 ق) اصل اين مطلب را پذيرفت و قسم ديگرى بر آن افزود كه در آن قسم نيز به زمانى و مكانى بودن اين مطلب اشاره دارد واختلاف(22) عادات را در مسائل طبى مورد توجه قرار داده است.(23) سيد مرتضى (م 436 ق) ضمن بررسى حجيت افعال پيامبر خدا و انواع مختلف آن به افعال جبلى رسول خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - اشاره كرده و آنها را از سنت و لزوم پيروى از آن خارج ساخت، وبدين سان اين موضوع را وارد علم اصول كرده وآن را قاعده‏مند كرد.

همو نيز به مناسبت بررسى مسئله خصايص النبى، مى‏نويسد: احكام شرعى تابع مصالح است و عقل محال نمى‏بيند كه مكلفان به لحاظ مصلحت متفاوت باشند و به همين دليل است كه بر پيامبر خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - احكامى واجب بود و براى او مصلحت داشت كه بر ما واجب نيست و براى ما مصلحت ندارد.(24)

در ادامه اين بررسى يادآور مى‏شود كه عقل تأسى از افعال پيامبر خدا را در همه موارد واجب نمى‏داند، همان سان كه در اقوال او چنين است.(25)

بدين ترتيب از ديدگاه سيد مرتضى تبعيت از افعال جبلى و خصايص النبى واجب نيست و نمى‏توان گفت همه جا از سنت پيامبر بايد پيروى كرد.

علامه حلى (م 726 ق) ضمن نقل و نقد ديدگاه‏هاى اهل سنت در اين باره، با تفصيل بيشترى اين موضوع را بررسى كرد. وى بر اين باور بود كه افعال جبلى پيامبر - صلّى اللَّه عليه و آله - در زمره سنت نيست و براى امت او اين افعال مباح است(26).

شهيد اول (م 786 ق) در القواعد والفوائد ضمن طرح مسئله اين سؤال را طرح كرد كه اگر فعلى مردد شد كه از افعال جبلى پيامبر - صلّى اللَّه عليه و آله - است يا افعالى كه بيان عملى يك حكم شرعى است آيا بايد آن را بر افعال جبلى حمل كرد، چون اصل عدم تشريع است، يا بر افعال شرعى، زيرا آن حضرت - صلّى اللَّه عليه و آله - مبعوث شده است تا احكام شرعى را با اقوال وافعال خود بيان كند؟

در پاسخ به اين سؤال، شهيد مى‏نويسد: صحيح آن است كه همه موارد مشكوك را از افعال شرعى آن حضرت بدانيم.(27) در توضيح سخن شهيد مى‏توان گفت كه وى با استفاده از اين نكته كه پيامبر موظف بود بااقوال و افعال خود شريعت اسلامى را تبيين كرده وبه مردم بشناساند وبراى همين هدف مبعوث شده بود، به قاعده‏اى دست مى‏يابد وآن اين كه همه افعال و سنت پيامبر براى بيان احكام شرعى است، جز مصاديقى كه با دليل از اين قاعده خارج شده باشد. و هرگاه درباره مصداقى شك كنيم در واقع، شك در شبهه مصداقيه مخصص كرده‏ايم و وظيفه آن است كه فرد مشكوك را به عام ملحق سازيم. به عبارت ديگر، از نكته ياد شده يك اصل كلى وعام استفاده مى‏شود وآن اين كه همه سنت پيامبر خدا حجت است واين عام مخصّص‏هايى دارد ومواردى كه مشكوك است ونمى‏دانيم مصداق مخصص است، يا عام، از نوع شبهه مصداقيه مخصص ودوران امر بين اقل واكثر است كه بى شك بايد مشمول عموم گردد.(28) به ويژه آن كه مخصّص به احتمال قوى در اين جا عقلى است.

شهيد ثانى (م 965 ق) در تمهيد القواعد بر اين نظريه مهر تاييد نهاد، ليكن در پايان سخنانش چنين استدلال كرد كه موارد مشكوك مشمول عموم ادله تأسى است.(29) مقصود شهيد ثانى آن است كه بر پايه دلايل متعدد، بايد از پيامبر خدا پيروى كنيم و اين پيروى عموم و اطلاق دارد و تنها در افعال جبلى تخصيص خورده است وهر مورد كه شك كنيم كه از مصاديق افعال جبلى است، حجيت ندارد يا از مصاديق آن نيست، پس بايد از آن اطاعت كرد ومشمول عموم وجوب اطاعت و تأسى خواهد بود.

استدلال شهيد اول و شهيد ثانى را مى‏توان به دو گونه تحليل كرد، يكى همان است كه آورديم، بدين سان كه در واقع اين مسئله به دوران امر بين اقل و اكثر در شبهه مصداقى مخصص باز مى‏گردد و اصوليان بر اين باورند كه در اين صورت بايد به عام تمسك كرد.

دوم آن كه پيامبر خدا براى تبيين دين مبعوث گشته و بيش‏ترين سخنان و افعال او براى همين هدف صادر شده است و اين دو نكته ما را به اين نتيجه مى‏رساند كه هرگاه سخنى از او شنيديم يا عملى از او گزارش شد كه صلاحيت بيان احكام شرعى را داشته باشد، آن را در زمره اقوال و افعال شرعى پيامبر قرار دهيم؛ مگر اين كه به قرينه‏اى بر خلاف آن دست يابيم. عقلا و اهل شرع و متدينان با در نظر گرفتن دو نكته ياد شده چنين حكمى مى‏كنند و اين همان است كه بدان «ارتكاز متشرعه» گفته مى‏شود.

به عبارت ديگر، چون عرف چنين نظرى دارد، اين ارتكاز متشرعه، پيامبر و ائمه - عليهم السّلام - را به عنوان شارع ناگزير به اين سمت مى‏كشاند كه هرگاه گفتار يا رفتارى خارج از قلمرو دين داشته باشند و آن به گونه‏اى باشد كه مخاطبان گمان كنند از دين است، به صراحت اعلام كنند كه عمل يا سخن آنان شرعى نيست تا مردم به اشتباه نيفتند(30) واين نكته در برخى از افعال رسول خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - نمودار است.

امام صادق - عليه السّلام - فرمود:

«رسول خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - در عرفات وقوف كرد و در سمت چپ دامنه كوه ايستاد. مردم به جايى كه ناقه آن حضرت ايستاده بود، هجوم آوردند تا در همان جا وقوف كنند. رسول خدا - صلّى اللَّه عليه و آله - ناقه خود را از آن مكان راند و فرمود: مردم! موقف، تنها جاى پاى ناقه من نيست، بلكه همه اين جا موقف است، وبا دستان خود به محدوده موقف اشاره كرد.»(31)

بدين سان «اطلاق مقامى» كه خود در زمره ظهورات لفظى قرار دارد، نشان مى‏دهد كه اصل تبليغى بودن سنت است.

صحت اين استدلال منوط به آن است كه اطلاق مقامى و ارتكاز متشرعه ثابت شود؛ زيرا ممكن است گفته شود افعال جبلى و عادى پيامبر خدا كمتر از افعال عبادى او نبوده است، ليكن از آن جا كه انگيزه بيشترى براى ثبت اقوال و اعمال شرعى آن حضرت وجود داشته است، آن دسته از گفتار و اعمال پيامبر دقيق‏تر و بيشتر ضبط شده است. افزون بر اين كه خود اين ادعا كه افعال و اقوال شرعى آن حضرت بيشتر ثبت شده است درخور تأمل است واگر اعمال ورفتار ولايى، دنيوى وعادى را در برابر آن قرار دهيم، اين ادعا به قوت درهاله‏اى از ابهام قرار خواهد گرفت. افزون بر اين كه اين ارتكاز بايد به مرحله‏اى برسد كه در كلام ظهور منعقد شود.

تحليل اول اين استدلال نيز صحيح به نظر نمى‏رسد؛ زيرا صحت استدلال ياد شده منوط است به درست بودن تمسك به عام در شبهه مصداقيه مخصص وطبق مبناى صحيح تمسك به عام در شبهه مصداقيه مخصص حتى در صورتى كه مخصص لبى باشد، جايز نيست.(32)

از آن جا كه در معالم الاصول كه پس از شهيد محور پژوهش‏هاى دانش اصول در حوزه‏هاى علمى شيعه بود، به اين مسئله اشاره‏اى نشد، اين موضوع تا حدى متروك، ومهجور ماند. سيد مجاهد (م 242 ق) در مفاتيح الاصول، اين مسئله را طرح كرد وافعال جبلى پيامبر را حجت ندانست(33). ميرزاى قمى (م 1231 ق) نيز در قوانين الاصول از آن ياد و چنين استدلال كرده كه قاعده ايجاب مى‏كند فرد مشكوك ميان كلى غالب وشايع وميان نادر واستثنا شده، بر غالب و شايع حمل شود (حمل فرد مشكوك بر اعم اغلب)(34).

استدلال ميرزاى قمى در اين فرض كه مسئله انسداد پذيرفته شود، سخنى وزين به نظر مى‏رسد و از آن روى كه ايشان به اين قاعده باور داشت بر وى نمى‏توان خرده گرفت. ليكن كسانى كه باب علم وعلمى را منسد ندانسته ومبناى مقابل آن، يعنى انفتاح را پذيرفته‏اند، نمى‏توانند به اين استدلال تمسك جويند. به همان سان كه اگر كسى انسدادى باشد ليكن مصداق بودن براى اغلب را سبب حصول ظن نداند نيز نمى‏تواند به اين قاعده تمسك كند.

پژوهش‏هاى درخور شيخ انصارى (م 1281 ق) در اصول وفقه سبب شد، كتاب «فرائد الاصول» محور تحقيقات اصولى قرار گيرد و از آن جا كه اين مطلب در فرائد الاصول، و كفاية الاصول آخوند خراسانى، مطرح نشده، در آثار اصولى دو قرن اخير مسكوت ماند وبه وادى فراموشى سپرده شد، وتنها برخى به مناسبت وطفيلى‏وار بدان اشاره‏اى كرده‏اند.(35)

نگاهى به ديدگاه فقيهان اماميه درباره روايات دنيوى‏

تحليل روايات دنيوى پژوهشى مستقل و در خور مى‏طلبد. عدم بررسى اين مسئله محتمل است سبب خطاهايى در استنباط احكام شرعى شود.

به عنوان نمونه، در روايتى از پيامبر خدا درباره شيوه بهسازى درخت كارى چنين آمده است:

برادرم عيسى از شهرى گذشت كه درختان آن ديار كرم خورده بود، مردم نزد عيسى آمدند و از اين مشكل شكوه كردند، ايشان فرمود:

«داروى اين مرض در اختيار شماست. شما عادت داريد به هنگام كاشتن درخت فقط آب به پاى آن بريزيد، و نبايد چنين كنيد، بلكه درست آن است كه نخست آب به ريشه درخت بريزيد، آن گاه نوبت خاك ريختن به پاى آن مى‏رسد (ودر اين فرض) درختان كرم خورده نخواهند شد. آنان به دستور آن حضرت عمل كردند و اين مشكل بر طرف شد.»(36)

در وسائل الشيعه، شيخ حر عاملى پيش از نقل اين حديث، چنين عنوانى را براى آن برگزيده است: «باب استحباب صبّ الماء فى اصول الشجر عند الغرس قبل التراب»(37) از اين عنوان برگزيده ايشان به روشنى استفاده مى‏شود كه وى از اين حديث استحباب را فهميده است. در حالى كه همان طور كه آورديم احاديثى از اين دست با ملاحظه زمان و مكان و شرايط اقليمى خاص، صادر شده و نمى‏تواند منبع استنباط احكام شرعى قرار گيرد.

شايان ذكر است كه اين روايات در برخى از حالات مى‏تواند مستند دستيابى به حكم شرعى باشد. به مثل، اگر در افعال جبلى يك ويژگى تكرار شود، مانند اين كه هر شب پيامبر رو به قبله بخوابد، در اين صورت نشانگر استحباب ويا رجحان خواهد بود.

هدف از بررسى اين موضوع آن بود كه بايد توجه داشت گروهى از روايات نمى‏تواند دليل استنباط احكام شرعى قرار گيرد و روايات مربوط به دنيا از قبيل كشاورزى، طب و... در اين زمره قرار دارد و از اين زاويه روايات حكومتى و ولايى مشترك است و زمينه بررسى روايات حكومتى را در اين باره فراهم مى‏آورد.

آخرين نكته درباره اين روايات آن است كه اگر قرينه‏اى نشان دهد كه روايت مورد نظر دنيوى است و حجت شرعى نيست، وظيفه روشن است و اگر قرينه‏اى در كار نباشد، نوبت به اصول لفظى مى‏رسد و همان طور كه اشاره شد اثبات چنين اصلى مشكل مى‏نمايد، از اين رو نوبت به اصل عملى مى‏رسد و اصل عملى برائت است؛ چه اين كه به شكِ‏ّ در تكليف باز مى‏گردد و موضوعِ برائت عقلى و شرعى است.

روايات حكومتى‏

در مطالب مربوط به تعريف احكام حكومتى آورديم كه اين احكام موقت است و متغير و بر طبق مصلحت‏ها و مقتضيات زمان‏ها و مكان‏ها تغيير مى‏يابد، اين تغيير احكام حكومتى بدان معنا نيست كه آن‏ها از هيچ جنبه ثابتى برخودار نباشند، بلكه از جهت‏هاى زير اين احكام ثابت خواهند بود:

يك. جواز و وجوب صدور احكام حكومتى براى رهبرى مشروع وواجد شرايط جامعه اسلامى.

دو. مبانى و ضوابط صدور اين احكام كه بايد در همه عصرها و نسل‏ها در نظر گرفته شود؛

سه. قلمرو صدور احكام حكومتى، بدين‏سان كه اين احكام در قلمرو عبادت - جز در فرض ضرورت واضطرار - جايگاهى ندارند.(38)

مقصود از روايات حكومتى، رواياتى است كه از امامان معصوم - عليهم السّلام - و پيامبر از اين روى كه رهبرى جامعه اسلامى از آن آنان بوده است، صادر شده و خصيصه اين دسته از روايات آن است كه بر طبق مصلحت بوده، از اين روى موقت و ويژه همان زمان و مكان است و از آن جا كه تعبدى نيست مى‏توان آن مصلحت را باز شناخت، بر خلاف احكام تعبدى كه پى بردن به علت جعل آن‏ها ممكن نيست. بدين سان هرگاه بتوانيم، مصلحتى بودن، موقت بودن و موردى بودن اين روايات را ثابت كنيم، در واقع، حكومتى بودن آن ثابت شده است.

به تعبير ديگر، به هر طريق بتوان نشان داد كه روايتى با در نظر گرفتن مصلحت و حق حاكميت معصوم - عليه السّلام - صادر شده است، حكومتى بودن آن محرز خواهد شد.

راه‏هاى اثبات حكومتى بودن روايات‏

نتيجه آن چه آورديم آن كه ويژگى اصلى روايات حكومتى موقت بودن و به مصلحت بودن آن‏ها است. اكنون بايد به اين پرسش پاسخ داد كه از چه راهى مى‏توان اين ويژگى را اثبات كرد؟

در پاسخ گفته مى‏شود كه اين ويژگى را از راه‏هاى زير مى‏توان اثبات كرد:

يك. تصريح بر موقت بودن و يا مصلحتى بودن حكم‏

مانند سخن حضرت على - عليه السّلام - در نهج البلاغه در اشاره به مصلحتى بودن دستور خضاب در زمان پيامبر اكرم - صلّى اللَّه عليه و آله - . بر طبق اين روايات خضاب نبستن مسلمانان و آشكار شدن آثار پيرى در چهره‏هاى آنان، بدين معنا بود كه نيروهاى رزمنده اسلام ضعيف به نظر آيند. ولى در زمان امير مؤمنان - عليه السّلام - تعداد مسلمانان زياد شده بود و ديگر نيازى به خضاب نبود.(39)

نيز مانند برخى از روايات كه در آن‏ها به صراحت از موقتى و مصلحتى بودن حرمت گوشت الاغ در جنگ خيبر، سخن به ميان آمده است(40). برخى از روايات در آن‏ها به علت حكم قطع درخت سدر در بيابان اشاره شده است.(41)

از آن جا كه رواياتى از اين دست بسيار كم است، اين راه كار آمد نيست.

دو. قرينه‏هاى مختلف‏

گاه سخنان يك يا چند معصوم و يا سيره آنان متعارض مى‏نمايد و بررسى فضا وشأن نزول آن به ضميمه قراين موجود نشان مى‏دهد كه اين روايت هيچ معنا و توجيه صحيحى جز حكومتى بودن، نمى‏تواند داشته باشد. به عبارت ديگر، اگر آن روايت را بر حكومتى بودن حمل كنيم هم با ظاهر آن سازگار است و هم معناى سودمند و معقول دارد، ولى اگر بخواهيم آن را در زمره روايات تبليغى قرار دهيم با مشكل جدى مواجه خواهيم شد.

در اين گونه روايات به قرينه‏هايى مى‏توان دست يافت كه حكومتى بودن روايات را نشان مى‏دهد و نمى‏توان آن‏ها را در قالب يك عنوان كلى ارائه كرد؛ چه اين كه قرينه‏ها - با توجه به اختلاف مصلحت‏ها و تنوع تصميم‏ها و احكام حكومتى - تنوع دارد. برخى از اين قرينه‏ها در مقايسه با برخى ديگر از گستره بيشترى برخوردار است.

پي نوشت ها:

1) ر.ك: اصول فقه، محمد رضا مظفر، ج‏3، ص 67 - 61؛ الاصول العامة للفقه المقارن، محمد تقى الحكيم، قم، موسسة آل البيت، چاپ اول، 1341 ق، ص 12؛ ارشاد الفحول، محمد بن على بن محمد شوكانى، بيروت، دار المعرفة، ص 22.

2) معجم مصطلحات اصول الفقه عند المسلمين، رفيق عجم، ج 1، ص 778 - 774.

3) معجم مصطلحات اصول الفقه، قطب مصطفى سائو، بيروت، دارالفكر المعاصر، 1420 ق، ص 236؛ الاحكام فى الاصول الاحكام، على بن محمد آمدى، ج 1، ص 145.

4) اصطلاحات الاصول، على مشكينى، قم، 1348 ش، ص 138؛ اصول الفقه، ج 3، ص 62 - 63؛ الاصول العامة للفقه المقارن، محمد تقى حكيم، ص 12.

5) نهاية الوصول، علامه حلى، ص 577؛ القواعد الفوائد، شهيد اول، ج 1، ص 13 - 211؛ مفاتيح الاصول، سيد محمد طباطبايى، ص 279؛ مصباح الاصول، سيدابوالقاسم موسوى خويى، ج 3، ص 88.

6) مقصود از حجت نبودن اين روايات آن است كه نمى‏توان از آن‏ها حكم شرعى دايمى را استنباط كرد آن گونه كه از روايات تبليغى مى‏توان احكام شرعى را به دست آورد. اما از دستورات وسيره حكومتى پيامبر مى‏توانيم شيوه حكومت كردن را بياموزيم. به عبارت ديگر، ضوابط احكام حكومتى از آن‏ها به دست مى‏آيد.

7) كتاب‏الوافى، ملامحسن فيض كاشانى، به كوشش ضياءالدين حسينى، اصفهان، مكتبة امام اميرالمؤمنين، چاپ اول، 1368 ش، ج 16.

8) بدائع الدرر، روح الله الموسوى، ص 40 - 27.

9) جواهر الكلام، محمد حسن نجفى، ج 40، ص 9 - 8.

10) عوالى اللئالى العزيزية فى الاحاديث الدينية، ابن ابى جمهور، قم، انتشارات سيدالشهدا، 1403 ق، ج 1، ص 402، كشف الريبة عن احكام الغيبة، زين الدين عاملى، تهران، المكتبة المرتضويه، ص 34، بحار الانوار، محمد باقر مجلسى، تهران، المكتبة الاسلامية، 1388 ق، ج 75، ص 231؛ صحيح البخارى، محمد بن اسماعيل بخارى، باتحقيق شيخ قاسم شماعى رفاعى، بيروت، دارالقلم، 1407 ق، ج 7، ص 124، كتاب النفقات، باب 186؛ سنن ابن ماجه، با تحقيق فؤاد عبدالباقى‏بيروت، داراحياء التراث العربى، 1395 ق، ج 2، ص 65، كتاب التجارات.

11) افعال الرسول ودلالتها على‏احكام‏الشرعية، محمد سليمان الاشقر، بيروت، مؤسسة الرسالة، چاپ دوم، 1408، ج‏1، ص‏442.

12) همان.

13) الفروق، احمد بن ادريس قرافى، بيروت، دار المعرفة، ج 1، ص 208، الفرق 36.

14) كشف الريبة عن احكام الغيبة ، ص 34.

15) بحارالانوار، ج 75، ص 131.

16) اصول مظفر، ج‏3،ص‏66-65؛ مصباح‏الاصول، ج‏3، ص‏88.

17) سوره فصلت (41) آيه 6: «قل انما انا بشر مثلكم» وسوره اسراء (17) آيه 93: «قل سبحان ربى هل كنت اِلا بشراً رسولاً».

18) اين گونه افعال را در اصول، افعال جِبِلّى خوانده‏اند: ر.ك: سيد مرتضى علم الهدى، الذريعة الى اصول الشريعة، به كوشش ابوالقاسم گرجى، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1363 ش،ج‏2، ص 577. اصوليان اين مطلب را درباره افعال پيامبر گفته‏اند؛ مصابيح الاصول، سيد محمد طباطبايى ص 283) و برخى چون سيد مرتضى ملاك آن را به اقوال آن حضرت - صلى اللَّه عليه وآله - تعميم داده‏اند. به نظر مى‏رسد تفاوتى ماهوى از اين زوايه ميان افعال و اقوال آن حضرت نيست.

19) به عنوان نمونه، الذريعة الى اصول الشريعه، سيد مرتضى على الهدى، ج 2، ص 577؛ القواعد و الفوائد، ج 1، ص 212؛ تمهيد القواعد، شهيد ثانى، ص 236.

20) الاحكام فى اصول الاحكام، على بن محمد آمدى، ج 1، ص 162 - 148؛ افعال الرسول ودلالتها على الاحكام الشرعية، محمدسليمان الاشقر، بيروت موسسة الرسالة، 1408، ج 1، ص 215 - 248.

21) وسائل الشيعة؛ حر عاملى، ج‏1 تا 11.

22) الاعتقادات، على بن محمد بابويه قمى، قم، كنگره شيخ مفيد، 1371 ش، ص 115.

23) الذريعة، سيد مرتضى علم الهدى، ج 2، ص 577.

24) همان، ص 570.

25) همان، ص 572.

26) نهاية الوصول، حسن بن يوسف بن مطهر حلى، نسخة خطى، ص 562.

27) القواعد و الفوائد، محمد بن مكى عاملى، ج 1، ص 211، قاعده 61.

28) اصول فقه، ج 3، ص 66 - 65.

29) تمهيد القواعد، شهيد ثانى، ص 236.

30) ر.ك: درآمدى بر قلمرو دين، حسن على على اكبريان، ص 132 - 130.

31) وسائل الشيعة، ج 10، ص 10، باب 10، از ابواب وقوف به عرفه، حديث 1.

32) بحوث فى علم الاصول، سيد محمدباقر صدر، با تقرير سيد محمود هاشمى، قم، مجمع علمى شهيد صدر، 1405 ق، ج 3، ص 326.

33) مفاتيح الاصول، سيد محمد طباطبايى، ص 282.

34) قوانين الاصول، ميرزا ابوالقاسم قمى، تهران، انتشارات علميه اسلاميه، ص 494.

35) اصطلاحات الاصول، ص 138؛ مصباح الاصول، ج 3، ص 88؛ الفقه، سيد محمد حسينى شيرازى، كتاب البيع، معهد التعاليم الاسلامية، 1414، ج 4، ص 267.

36) وسائل الشيعه، ج 13، ص 192، حديث 1.

37) گياهان وزندگى در انديشه دينى، ر.ك: سيد على حسينى، قم، موسسه فرهنگى پژوهشى آيه 1377 ش، ص 52 - 50.

38) اقتصادنا، سيد محمد باقر صدر، ص 721 - 726 و ص 400؛ احكام حكومتى ومصلحت؛ سيف الله صرامى؛ درآمدى بر قلمرو دين، ص 1 - 3.

39) نهج البلاغه، حكمت 17.

40) وسائل الشيعة، ج 16، ص‏322؛ علل الشرايع، شيخ صدوق، بيروت، دار الاحياء التراث العربى، 1385 ق، ص 563.

41) همان، ج 13، ص 198، گياهان وزندگى در انديشه دينى، ص 105. درباره رواياتى كه به صراحت موقت بودن آن‏ها بيان شده است، ر.ك: وسائل الشيعة، ج 6، ص 329، حديث 5.